

موانع مشارکت زنان افغان در امور سیاسی

نویسنده: زلمی مالیار

چکیده

دیر زمانی بیش نیست که توجه جهانیان به سوی توسعه یی همه جانبه و پایدار جلب گردیده است؛ به گونه یی که تمامی کشورهای دنیا، به روشهای مختلف خواهان حرکت جامعه خویش به سوی توسعه میباشند. از طرفی، چنین امری بدون مشارکت فعال و مؤثر همه افراد جامعه به خصوص زنان ممکن نیست. با توجه به شناخت وضعیت مشارکت زنان افغان در عرصه های متمایز کنشی، فضای جامعه یی که زنان در آن زنده گی میکنند مملو از عوامل پر خطری است که در کنار شاخصه های مهم جامعه افغانی امثال وجود فرهنگ سیاسی سنتی تعصب گرا، ضعف حاکمیت دولت، بیسوادی گسترده، جنگ و ناامنی، فرهنگ موزاییکی قومگرا، عرفهای ناپسند و برداشتهای غیر واقعی دینی، نبود برنامه ریزی منسجم نهادهای

دولتی، غیردولتی و احزاب سیاسی در قسمت مشارکت سیاسی - اجتماعی شهروندان، موانع مختلفی را در عرصه های سیاسی برای زنان که قشر آسیب پذیر جامعه می باشند، ایجاد نموده است؛ در واقع ناهنجاریها نیمی از نفوس کشور را از حق فعالیت سیاسی باز داشته است، که پیامدهای ناگوار آن حداقل برای ۲۰ سال آینده نیز محسوس خواهد بود.

عبارت های کلیدی: فرهنگ سیاسی، مشارکت سیاسی، دیدگاه مردسالاری، اجتماع سنتی، برداشت جنسیتی.

مقدمه

کلمه دموکراسی واژه یی صرفاً مردانه نیست، بلکه از ازمئه قدیم سوا از مسایل جنسیتی استعمال شده است؛ چنانکه در «اعلامیه جهانی دموکراسی» (۱۹۹۷) یکی از پرنسپهای اساسی دموکراسی چنین تعریف شده است: «دسترسی به دموکراسی در برگیرنده اشتراک چشمگیر مردان و زنان در امور اجتماعی و سیاسی است که بر مبنای مساوات تکمیل نمودن همدیگر و استفاده از تفاوت های یکدیگر استوار است» (۱۰). بیست سال پیش از امروز هیچ کسی جرئت نداشت که اشتراک سیاسی زنان را به مثابه پایه اساسی دموکراسی بداند؛ اما امروز زمانی سخن از دموکراسی می رود، همزمان با آن موضوع مساوی زنان در این عرصه در اذهان همه خطوط میکند؛ گرچه در بسا حالات این موضوع فقط در چوکات واژه ها میماند و در ساحة عمل کمتر احساس می گردد؛ ولی به هر صورت حد اقل برداشت امروزی از مشارکت سیاسی زنان را میتوان نشانه یا شاخصی از دموکراسی به شمار آورد؛ به عبارت دیگر دولتمداران و سیاستمدارانی که امروز بر پایه های دموکراسی شعارها و بیانات شان متمرکز است، بیشتر و بیشتر باید این موضوع را در قالب سهمگیری و مشارکت سیاسی زنان ببینند؛ بر علاوه زنان نیز هرگاه در جامعه شان خواهان دموکراسی و مردم سالاری اند، باید به خاطر داشته باشند که این مأمول بدون حضور فعال و مساوی آنها در عرصه سیاست مقدور نمیباشد. بناءً تشخیص

اشتراک سیاسی زنان به حیث عنصر کلیدی در شکل گیری دموکراسی از موفقیتهای و فرصتهای اساسی محسوب میگردد.

مشارکت سیاسی زنان در ساختار قدرت دولتی به پیچیده گی در ساختار قدرت سیاسی جامعه بر میگردد. در جوامعی که قدرت سیاسی به طور سنتی در دست مردان است، زنان این امکان را کمتر دارند تا فعالانه در ساختار سیاسی قدرت اشتراک کنند و فعالیت سیاسی نمایند. در جوامع جهان سوم در بسا موارد به ویژه در قدرت دولتی اشتراک زنان را قبول ندارند و یا اگر هم دارند، کم رنگ است و ملموس و تأثیرگذار نمیشد. (۲) در جوامع پیشرفته و صنعتی هم مشارکت سیاسی زنان آن طوری که از آن جوامع انتظار میرود، فراگیر نیست؛ طور نمونه زنان در کنگره ملی امریکا حدود ۱۵٪ عضویت دارند؛ در حالی که تعداد مردان بیشتر است. (۶) در جوامع جهان سوم مانند افغانستان آن چه از اهمیت کمتری بر خوردار است، مشارکت سیاسی زنان در ساختار سیاسی جامعه میباشد. دلایل متعددی در این باره وجود دارد که نگذاشته است زنان به طور فعال و گسترده در سیاست، مشارکت نمایند و خلای سیاسی موجود را پر کنند. از موارد مهم و قابل توجه عدم مشارکت زنان افغان در سیاست این نکات خواهد بود:

۱- موانع فرهنگی مشارکت سیاسی زنان

موانع فرهنگی شامل متغیرهای متعددی میباشد که با نگاه تاریخی در می یابیم که ناشی از گسترده گی و نقش فرهنگی و عنعنات سنتی میباشد. ساختارهای فرهنگی و سنتی جامعه افغانی حداقل چهل سال از تغییر و انکشاف ساختاری فرهنگی نسبت به جوامع دیگر عقب مانده است که همین اصل باعث ایجاد چالش در برابر زنان با خواستههای جامعه کنونی شده است. در جامعه فرهنگی مرد سالاری حاکم در افغانستان، فرصت و امکان فعالیت و ورود زنان به عرصه سیاسی-اجتماعی با چنین پندارهایی: ناتوان بودن، مدیر و مدبر نبودن و امثال آن

مساعد نمیشد و یا اگر مهیا نیز باشد شرایط ورود به آن ساختارها سخت و ارزشی است. در واقع عرصه برای مشارکت سیاسی به گونه‌ی تعبیر شده است که تنها و تنها بر اساس علایق مردانه شکل میگیرد؛ به عبارت دیگر هنگامی که زنان در عرصه سیاسی مباحث زنان را مطرح کنند، بی اهمیت جلوه میکند. (۳)

مشکل بی سوادى و نداشتن تحصیلات عالی و مسلکی هم برای مردان و هم برای زنان افغان واضح میباشد؛ چنانکه کسی از حقوق ذاتی (طبیعی) خود باخبر نباشد نمیتواند بفهمد که در جامعه چه حقوق سیاسی، مدنی و اقتصادی برایش وجود دارد. از سویی بی سوادى در قشر مردان باعث گردیده است که آنها از حقوق زنان بی خبر باشند که این امر مانع زنان برای دستیابی به حقوق شان گردیده است. وجود فرهنگ رویارویی و رقابت ناسالم سیاسی اجتماعی و به وجود آوردن و افتخار «برنده گان» و توهین و تحقیر «بازمانده گان» از دیگر عوامل فرهنگی این موانع شناخته میشود. عنعنات، رسوم و قوانین ملی، محلی و حتی دیدگاه‌های جاهلان اجتماعی مانع فعالیت زنان و مشارکت سیاسی شان میشود. وجود تضادهای فکری و اعتقادی بین عینت‌های جامعه و حقایق آرمانی و مطلوب سبب شده است تا هدفمندی زننده گی و معنا و مفهوم آن برای زنان در هاله‌هایی از ابهام و تردید باقی بماند. (۱۱)

تفکر سنتی، یکی دیگر از چالش‌های عمده میتواند باشد که در فرا راه حیات جمعی زنان جامعه ما قرار دارد که همیشه به محرومیت زن منجر میشود. عرف پسندیده و قوی، در عمق روابط اجتماعی مردم ما وجود دارد که در موارد زیادی حتی در مواجهه با قانون از امتیاز زیادی برخوردار است. زن افغان به این دلیل از رفتن به بیرون از خانه و در مجموع از حضور در فعالیت‌های اجتماعی محروم شده است که شوهر، پدر و یا برادر او این تصمیم را گرفته است. تفاوت فرهنگی بین دو نسل جوان و پیر مشکل دیگری است که در این زمینه میتواند مطرح شود. شاید این خیلی دور از واقعیت نباشد که گفته شود، جوانان ما باورها و اندیشه‌های

متفاوتی نسبت به پدر و مادر دارند. نسل جدید افغان با توجه به انکشافات جدیدی که امروزه در حیات بین المللی به خصوص در عرصه روابط، به وجود آمده است و نیز تحولات خاصی چون مهاجرت، با عناصر و پدیده های جدید آشنا شده اند و باور یافته اند که برای نسل گذشته به هیچ وجه قابل قبول نبود. این تفاوت دیدگاه و باورها، میتواند مشکل آفرین باشد و باعث نقض حقوق بشری زنان به خصوص دختران جوان افغان شود. (۳)

فرهنگ حاکم قبیله‌ای مانع بزرگی را در برابر خلاقیت فکری، زایش مدرنیته و تولد نهادهای مدنی، فرهنگی و ترقی جامعه به وجود آورده است. (۱۰) در نظام ملوک الطوائفی و نهادهای مادی، معنوی و اجتماعی عقبگرا سنن، عادات، عننه و فرهنگ آن سیستم هماهنگ با آن نظام حاکم است و این فرهنگ واپسگرا نقش رهبری کننده را در تمام ابعاد جامعه دارد. برای زنان هیچ گونه فرصتی داده نمیشود تا در پهلوی مردان در ایجاد و تحقق نوآوریها، زایش طبیعی، تدریجی و مسالمت آمیز ارزشها و تمدن نقش محوری را ایفا نمایند و مقام شامخی را در فرهنگ، اجتماع، اقتصاد و حاکمیت سیاسی افغانستان به دست آورند (۱).

۲- موانع اقتصادی مشارکت سیاسی زنان

زنان افغان وابسته به تأمین مالی مردان خانواده اند و زمینه کمتر برای آنها فراهم شده است تا از خود استقلال اقتصادی و مالی داشته باشند و آن طوری که میخواهند نمیتوانند آزادانه در ساختار سیاسی جامعه مشارکت کنند. زنانی که همیشه وابسته به جیب مردان خانواده اند، کمتر مجال این را پیدا میکنند تا به صورت فعال و فراگیر در فعالیتهای سیاسی مشارکت کنند. مشارکت سیاسی زنان گاهی با مسأله اشتغال زنان یکسان تلقی میشود، در این راستا باید به این واقعیت تلخ معترف شد که هر چند تعدادی از زنان به عنوان کارگر و کارمند در مؤسسات دولتی و غیر دولتی کار میکنند؛ ولی در کارهای گروهی و جمعی به نحوه اندیشه، شناخت و قدرت خردورزی آنها چندان بهایی داده نمیشود. (۱۳)

زنانه شدن فقر یکی از معضلاتی است که به دلیل پایین بودن میزان مشارکت زنان و در نتیجه پایین بودن سطح درآمد در این گروه و وابسته گی اقتصادی زنان به مردان بروز نموده است. در تمامی جهان ۱/۳ میلیارد انسان در فقر مطلق زنده گی میکنند که ۷۰٪ آنها را زنان تشکیل میدهد. (۸) در نظام سنتی روستاها و اکثر مناطق افغانستان کارکردن مستقل زنان خارج از منزل در ادارات دولتی، تجارت و امثالهم ازجمله گناهان نابخشودنی، ننگ و عار و شرم آور و جرم (سنتی نه قانونی) به شمار می آید. گرچه زنان عملاً در تولید زراعتی در کشتزارها، صنایع دستی، رمه داری، منزل و . . . سهم تعیین کننده یی را در نظام جامعه دارند و بدون چنین نقش زن جامعه فلج میگردد؛ اما از آن جایی که زن اختیار خود را ندارد. بنابر این، اختیار محصول دسترنج خود را نیز ندارد و محصول تولید زن در انحصار مطلق مرد قرار دارد. (۷) علاوه بر محتاج نمودن زنان به دست آوردهای مردان، نازل بودن سطح تولید زنان در کشور آنها را از داشتن تشکیلات و نیازهای اساسی برای مشارکت سیاسی باز میدارد.

۳- موانع سیاسی- اجتماعی مشارکت سیاسی زنان

بر مبنای عرف طبقاتی و مردسالاری، هر پدیده مذکر، باید در رأس امور قرار داشته باشد و «سیاست مردانه» مطلقاً در جامعه افغانی حاکم باشد. لذا اگر چنین ذهنیتی در جامعه خلق شود آن چه کسب کرسیهای عالی، زایش ارزشها برای زنان هرگز به اصطلاح «بافته و ساخته» نشده است. (۴) با تمام تلاشهایی که حکومت جدید در زدودن اندیشه های ناسالم انجام داده است، بازهم این امر به عنوان یک مشکل جدی سد راه مشارکت سیاسی زنان افغان قرار دارد. (۸) در شرایط کنونی عناصر مختلفی به حیث عوامل سیاسی - اجتماعی مشارکت سیاسی زنان نقش ایفا میکند که میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

- نبود امکان استفاده از فرصتهای شغلی برابر با مردان در تصدی پستها و مشاغل رده های

بالای دولتی؛

- ساختار مردانه عرصه‌های مدیریتی و سیاسی و نبود انعطاف برای نقشهای مختلف زنان؛
- حاکمیت و غالب بودن تفکر مردانه در انتخاب مدیران و برنامه ریزان در سطح کلان؛
- عدم باور جامعه به توانایی زنان در اداره امور، صحنه های مدیریتی، سیاستگذاری و برنامه ریزی در سطح کلان؛
- روابط نابرابر قدرت زنان و مردان در خانواده و مصروفیت زنان در خانه‌داری و مراقبت از فرزندان؛
- از مشکلات دیگر در ارتباط با زنان عدم تساوی یا عدالت جنسیتی بر اساس باورهای تعصب آمیز در زمینه های مختلف؛ مانند آموزش، بهداشت، اعتبار، اشتغال، حقوق فردی، اجتماعی، شهروندی و ... و نهادینه شدن تبعیض علیه زنان در مراکز مختلف را میتوان نام برد.
- نداشتن تجربه و سابقه کار در امور اجتماعی و سیاسی افغانستان و خارج بودن مسایل مورد علاقه زنان از حیطه دستور کارهای سیاسی؛
- خود محوری و انحصار قدرت مردان به صورت بسیار افراط گرایانه؛
- فقر شعور سیاسی در مردم، به خصوص در قشر زن؛
- مردانه بودن بیشتر برنامه ها و اساسنامه های احزاب موجود در افغانستان؛
- وجود این ذهنیت منفی که سیاست کار مردان است نه زنان؛
- اجتماع سنتی افغانستان از نگاه فکری به حدی فقیر و عقب افتاده است که حضور زنان را در ادارات دولتی، امور اجتماعی، سیاسی و ... در جوار مردان به دیده نفرت، گناه و حتی ضد اسلام میپندارد؛
- تسلط نظام مستبدانه که در تمام هسته های جامعه زمینه های سهمگیری لازم و مشارکت سیاسی خردمندانه زنان را در حاکمیت دولت کاملاً به تحلیل برده است. از این جهت مشارکت سیاسی زنان در حاکمیت سیاسی و نهادهای اجتماعی کشور خیلیها دشوار است.

۴- موانع در ساحة امور مدیریتی، اجرایی و امنیتی

به جهت فرهنگ مردسالاری حاکم بر ساختار و شکل ذهنی جامعه، زنان در عرصه های اجرایی و دولتی جایگاه چندان مؤثری نداشته اند و ندارند؛ چنانکه امروز زنان در افغانستان قادر اند تا سطوح میانی رشد کنند؛ اما وقتی از این مرحله فراتر روند و به سطوح ارشد مدیریتی نزدیک شوند؛ توان ورود بیشتر به عرصه های مدیریتی را پیدا نمیکنند؛ زیرا، عناصر ممنوعه یی چون: ناسالم بودن فضای ارگانهای دولتی، عدم تطبیق قانون و تبعیض جنسیتی؛ استفاده سوء از فرمانها، قلیل بودن زنان در شورای مرکزی احزاب و جامعه مدنی فراراه آنان قرار میگیرد. (۱۰)

زنان در شوراهای قومی که اعضای آن را مردان تشکیل میدهد، حضور ندارند؛ حتی زنان در بعضی از قریه ها، اجازه ندارند که با اعضای شوراها به خاطر حل منازعات ملاقات نمایند. آنها به عدالت دسترسی ندارند و اگر دارند بسیار اندک است و کافی نمیباشد. در کنار عوامل متذکره ترورها و جنگهای خونین و فرسایشگر، استبداد، وحشت ایجادشده از سوی دزدان مسلح، حضور قدرتمندان محلی، قاچاقبران بومی با حمایت مستقیم مافیای بین المللی و منطقه یی سبب شده است که با نا امن گردانیدن جو سیاسی مانع فعالیت زنان شوند. (۵)

پیامدهای عدم مشارکت سیاسی زنان

هر نظام اجتماعی برای دستیابی به توسعه پایدار و متوازن باید از پتانسیل نیروی زنان بهترین بهره برداری را بنماید؛ به صورت کل عدم مشارکت زنان در تصمیم گیریهای سیاسی، پیامدهای مهمی را برای جامعه دارد از قبیل:

- زنان من حیث شهروند از حقوق و مسئولیتهای مهم محروم میگردند؛

- دیدگاه آنان از خط مشی و قوانین کنار گذاشته میشود؛

- زنان از داشتن سهم در بودجه ملی و تخصیص منابع بی نصیب میگردند؛

جامعه افغانستان از مهارتها، دانش و دیدگاه های آنان بی بهره میگردد؛

- با کنار گذاردن نیمی از جامعه، دستیابی به توسعه پایدار افغانستان غیر ممکن میشود؛ لذا در ایجاد تغییرات بنیادی در عرصه فرهنگ و سیاست با توجه به تحولات عصر ناکام خواهیم بود؛

- عدم مشارکت سیاسی زنان باعث میشود تا آگاهی سیاسی زنان پایین آید و این خود در تربیت فرزندان (مردان و زنان آینده) مؤثر است که باعث ناپخته گی و کندی رشد سیاستمداران آینده میشود؛

- حکومت افغانستان در مسایل کلان ملی که نیاز به مشارکت زنان دارد با مشکل مواجه میشود و سیاستهای اجتماعی در جامعه به نحو احسن اجرا نمیشود.

نتیجه

با وجود اینکه زنان مدتها بر اساس باورهای عمومی از ورود به دنیای بیرون یعنی خارج از چهار دیواری خانه منع میشدند؛ ولی امروز با توجه به تغییرات گسترده اجتماعی و روشهای زنده گی دیگر چنین موانعی پیش روی آنان نیست، با اینکه این موانع هنوز هم در بعضی از کشورهای توسعه نیافته و فقیر، در گوشه و کنار این جهان بزرگ به چشم میخورد؛ باز هم نسبت به موقعیت و جایگاه گذشته زنان تحولات عظیمی به میان آمده است.

اکنون که افغانستان با گذر از دورانهای تاریک و مخوف، گام به آینده روشن را بر بنیاد ارزشها و مفاهیم جدید، در راه بازسازی و ساختن افغانستان گذاشته است، میطلبد که این روند با مشارکت و حضور دایمی و عمومی همراه گردد. حضور و نقش سازنده و فعال زنان در بازسازی، تحقق ثبات و فرایند توسعه کشور نمیتواند قابل انکار باشد. طبیعی است که علاوه بر حکومت و نهادهای مربوط به آن، نقش نهادهای مدنی و سازمانهای فرهنگی و اجتماعی در این راستا غیر قابل انکار خواهد بود. موضوعی که در قانون اساسی و کنوانسیونهای بین المللی حقوق بشری که افغانستان خود را بدان متعهد میداند، به صراحت مورد تأیید قرار گرفته است.

برابری سیاسی زنان با مردان در جامعه امروزی افغانستان بیشتر جنبه سمبولیک دارد تا واقعی و زمانی جنبش سیاسی زنان به معنای واقعی کلمه ظاهر میشود که خود جوش، رقابت آمیز، گروهی، سازمان یافته و مبتنی برایدیولوژی مناسب و خاص جنبش زنان باشد. بناءً تنها وسیله‌ی که میتواند اثر و جایگاه و نقش زنان را در تاریخ سیاسی کشور تثبیت کند، همانا اجتماعی ساختن تفکر، آزادی، برابری و سهم‌گیری سیاسی زنان است. عوامل مختلف و گوناگونی وجود دارد که مانع مشارکت سیاسی زنان گردیده است. سیاست در بسیاری حالات با روشها و ارزشها مخلوط شده است که بعضی اوقات زنان خود را با آن بیگانه و نا آشنا می‌یابند؛ در نتیجه زنان خود را جدا و تجرید شده از امور سیاسی میدانند و وابسته به مردان. در اثر این نوع طرز فکر و برداشت خانمها تصمیم میگیرند خود را در عرصه سیاست تحمیل نمایند یا اینکه فعالیتهایی از سنخ مردانه انجام دهند. به همین ترتیب سیستمهای فعلی سیاسی بیشتر از هر وقت دیگر به حیث یک بازی آلوده و فریبکارانه شناخته شده است که این خود در بسا حالات زنان را وامیدارد تا تصمیم به عدم مداخله در سیاست بگیرند. در کنار عوامل فوق عرف و عنعنات ناپسند، عدم آگاهی از حقوق زنان، بیسوادی، بی امنیتی، اقتصاد ضعیف، زنده گی در قرا و قصبات، زنده گی مشترک و داشتن فرزندان زیاد است که من حیث عوامل اساسی فرا راه مشارکت سیاسی زنان محسوب میگردد. بناءً تغییر در نحوه اندیشه مردان و زنان در رابطه به سهمگیری سیاسی زنان تنها زمانی متصور و میسر است که صرف از مشکلات و موانع سر راه زنان برای مشارکت سیاسی حرف زده نشود؛ بیشتر روی را هکارهایی بحث گردد که عده‌ی از زنان توانسته اند با استفاده از آن امکانات در صحنه سیاسی گام گذارند.

مآخذ

- ۱-آلبوت، پاملا. (۱۳۸۱). **جامعه شناسی زنان** (با رویکرد فمینیستی). ترجمه نجم عراقی، منیژه. تهران. چاپ دوم. نشر نی. صص ۲۶۶-۲۹۶.
- ۲-آلموند، گابریل. (۱۳۷۹). «**جامعه پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی**». ترجمه طیب، علیرضا. مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی. تهران. شماره ۱۱۴-۱۱۳، سال پانزدهم. ص ۲۹.
- ۳-احمدی خراسانی، نوشین. (۱۳۸۲). **زنان در زیر سایه پدرخوانده ها**. تهران. نشر توسعه. ص ۷۵.
- ۴-بدیع، برتران. (۱۳۸۶). **توسعه سیاسی**. ترجمه نقیب زاده، احمد. تهران. نشر قومس. ص ۶۳.
- ۵-بشریه، حسین. (۱۳۸۴). **جامعه شناسی سیاسی**. تهران. انتشارات قومس. ص ۱۲۲.
- ۶-تقی زاء، الهام. (۱۳۸۷/۴/۵). «**سهم زنان در جامعه امروز**». روزنامه اعتماد، شماره ۱۷۰۸. ص ۸.
- ۷-جاوید، دین محمد. (۱۳۸۱). **زن در تاریخ افغانستان**. کابل. نشر دفتر حمایت از زنان. جلد اول. ص ۴۱.
- ۸-حسین، شاه محمود. (۱۳۶۷). **تاریخ زندگی اجتماعی زنان**. کابل. مطبعه دولتی. صص ۷۳-۹۲.
- ۹-زواری، سید عبدالمجید. (۱۳۸۴). **قدرت سیاسی زنان و شاخص توسعه**

جنسیتی و توسعه جوامع. تهران. نشر راهبرد. ص ۷۳.

۱۰- سراب، محمد غوث. (۱۳۸۴). مشارکت سیاسی زنان. کابل. نشر نهاد حقوق زنان

و اطفال. صص ۱۲-۱۷.

۱۱- شفیعی سروستانی، ابراهیم. (۱۳۷۹). جریان شناسی دفاع از حقوق زنان.

تهران. نشر دفتر مطالعات زنان. ص ۹۸.

۱۲- صادقی، مهناز. (۱۳۸۶). دستنامه گفتمان حق زن در افغانستان. کابل. نشرات

شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر. ص ۲۴